

تفسیر سوره لقمان

قسمت بیست و سوم

اجتهاد در

اصول دین و تقلید در

فروع آن

آیه الله مشکینی

«وإذا قيل لهم اتبعوا ما أنزل الله قالوا بل نتبع ما وجدنا عليه
آبائنا أولوكان الشيطان يدعوهم إلى عذاب السعير»

(سوره لقمان - آیه ۲۱)

هنگامی که (از جانب پیامبران) به آنها (که شرک را برگزیده اند) گفته می شود: پیروی نمایند از آنچه خداوند نازل نموده است، گویند بلکه از آنچه پدران خویش را بر آن یافته ایم پیروی می نمائیم، آیا اگر شیطان آنان را به سوی جهنم هم فرا خواند (باز آنها پیروی خواهند نمود؟)

تقلید در اصول دین جایز نیست

قرآن کریم در آیه فوق کسانی را که در برابر دعوت و منطلق انبیاء الهی لجوجانه می گویند: ما در انتخاب عقیده پیروی از پدران خود

می نمائیم، مورد انتقاد قرار داده است. کار این مشرکان - در حقیقت - همان تقلید در اصول دین است، زیرا دعوت پیامبر از آنان، دعوت به اصول دین بوده است ولی آنها در برابر ایشان ادعا می کرده اند تنها راهی که نیاکان ما انتخاب نموده اند راه صحیح است! و این معنایش همان تقلید در اصول اعتقادات می باشد که از نظر عقل و دین پذیرفته نیست و این مسأله در علم کلام مطرح شده است، البته در فروع دین تقلید برای غیر مجتهد واجب است.

بنابراین اگر اعتقاد شما به مبدأ - مثلاً - براساس گفته پدر و مادر و یا شخص دیگری باشد، تقلید در اصول دین به حساب آمده و درست نخواهد بود، بلکه باید خودتان با استدلال و منطقی، این مسأله را برای خود حل نموده و پذیرفته باشید. اما در فروع دین که عبارت از مسائلی است که قسمتی از آن در توضیح المسائل و سایر رساله های عملیه آمده است، تقلید برای کسی که خود مجتهد نیست واجب و ترک تقلید حرام می باشد، پس این دو مسأله نباید باهم اشتباه شود.

چرا تقلید در اصول نیست؟

چرا انسان باید در اصول دین، مجتهد باشد ولی در فروع دین می تواند مجتهد نباشد و از مجتهد تقلید نماید؟ پاسخ این است که میان این دو، تفاوت هائی وجود دارد، از آنجمله این که اصول دین و مذهب محدود به پنج اصل می شود که عبارت است از: توحید و نبوت و معاد و عدل و امامت. و مجموعه مسائل مربوط به این پنج اصل حدوداً از بیست مسأله تجاوز نمی نماید و به همین دلیل هر فردی می تواند تلاش نماید تا آنها را از روی دلیل بفهمد و در آنها مجتهد گردد، بخلاف فروع دین که تنها نمازش چهار هزار مسأله دارد چه رسد به روزه و حج و سایر فروع. بطوری که اگر کسی بخواهد در تمام این مسائل مجتهد شود نیاز به عمری بابرکت و استعدادی سرشار و فراغتی کافی دارد از این رو باید تمام عمرش را در این کار مصرف نماید و به کارهای دیگر نخواهد رسید، و معلوم است که تمام مردم نمی توانند بدنبال آن رفته و بقیه کارها را رها نمایند.

تفاوت دیگری که بین این دو موجود است این است که اجتهاد در اصول دین می تواند دودرجه ای باشد ولی در فروع دین یک درجه بیشتر وجود ندارد.

توضیح مطلب اینکه در اصول دین هرکس می تواند برای هر اصلی یک دلیل ساده داشته باشد تا پایه اعتقادش را به آن محکم نماید مثلاً بگوید: برای این جهان، خالق یکتا وجود دارد، به این دلیل که اگر

یک ساختمان معمولی بخواهد بنا شود نیازمند به بتائی است و هیچ گاه اتفاق نمی افتد که صبح از خواب بلند شویم و ببینیم ساختمانی در نقطه ای خالی خودبخود بالا رفته و در و پنجره در آن کار گذاشته شده است، آیا این بنای با عظمت آفرینش را ممکن است بانی و خالقی نباشد و خودبخود به وجود آمده باشد؟

در روایت است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله با اصحاب از راهی می گذشتند، پیرزنی در کنار راه مشغول نخ ریسی بود. پیامبر از او پرسید: چگونه خدا را شناختی؟ پیرزن دست از کار کشید و گفت: اگر دست من این دوک را به حرکت نیاورد، حرکت نخواهد کرد، پس این جهان پهناور چگونه می تواند بدون خالقی در حرکت باشد؟ پیامبر سپس روی به اصحاب نموده و فرمود: «علیکم بدین العجایز». این همان دلیل آتی است که عبارت از پی بردن به موثر از راه اثر است و در بحث گذشته به آن اشاره شد.

و یا در مورد اصل نبوت می تواند به این دلیل قناعت نماید که چون ادعا کننده دارای معجزاتی هست پس راست می گوید و پیامبر است و نیز در مورد معاد بگوید: اگر ظلم کردن و تحت ستم قرار گرفتن - هر دو - به همین عالم ختم شود و روزی برای رسیدگی به کار ظالم و گرفتن داد مظلوم نباشد، بی عدالتی، جهان را فرا خواهد گرفت، بنابراین لازم است چنان روزی وجود داشته باشد که همان معاد است.

چنانچه می بینم اینها همه دلائل ساده ای هستند که هر کس می تواند برای خویش استدلال نماید ولی این یک مرحله از اجتهاد در اصول دین است. مرحله دوم آن این است که برای هر یک از این اصول، دلائل مختلف علمی داشته باشد و نیز برای مسائل متفرع بر آنها نیز دلائلی جداگانه اقامه نماید، مثلاً بگوید به این دلیل خداوند دارای صفات ثبوتیه است و به این دلیل جبر و تقویض باطل است و به این دلیل صراط، حق است و... و بدین ترتیب برای هر یک از شاخه های متفرع از اصول دین هم دلیل و برهان قانع کننده داشته باشد، و نیز با مکتب های دیگر هم آشنائی داشته و پاسخ به اشکالات آنها و دلائل بطلان شان را هم بداند.

ولی در فروع دین اجتهاد دارای یک درجه بیشتر نیست و آن این است که هر مسأله فرعی را با کلیه ادله آن درک نماید و چنانچه گفتیم همه افراد نمی توانند در مسائل فرعی مجتهد شوند و لذا تقلید برای غیر مجتهدین در آنها بی اشکال است.

مسائل مربوط به اصول اعتقادات و دلائل آن در علم کلام مورد

بحث قرار می گیرد و از اینرو به کسانی که در این بخش مجتهد می باشند، مُتکَلِّم گفته می شود ولی فروع دین و تمام مسائل مربوط به آن در علم فقه مطرح می شود و به همین جهت به مجتهدین در این بخش، فقیه می گویند.

با این توضیح، معنای تقلیدی که در آیه مورد نظر، از آن انتقاد شده است، روشن می گردد و معلوم می شود که چرا سرانجام چنین تقلیدی دوزخ سوزان الهی است، و کسی که در اصول دین به تقلید لکتفا نماید، در واقع به دعوت شیطان به جانب جهنم پاسخ گفته است. «اولوکان الشیطان بدعوهم الی عذاب السعیر».

چرا تقلید در فروع است؟

چرا تقلید در فروع دین جایز یا واجب است؟ پاسخ به این سؤال بسیار ساده و روشن است، شما در همین زندگی روزمره خویش وقتی دقت نمائید می بینید تنها در قسمت های محدودی از آن نیاز به مراجعه به متخصص ندارید، مثلاً اگر خودتان بتا نباشید برای ساختن خانه، نیازمند به بتا می باشید و اگر بتا باشید برای در و پنجره، لوله کشی و سیم کشی ساختمان و غیره نیاز به مراجعه به متخصصین آنها دارید.

ساختمان وجود خودتان را در نظر بگیرید، برای درمان آن نیاز به طبیب پیدا می نمائید و برای پوشش بدن محتاج به بزاز و خیطاید و برای تأمین مواد غذایی لازم به دیگران که هر یک تخصصی در کار خویش دارند احتیاج خواهید داشت.

بنابراین مراجعه به متخصص مسأله ای است که بخشی عظیم از زندگی ما را فرا گرفته است، و از سونئی نیازی هم نیست که ما بدانیم مثلاً بیماری ما که در اثر تورم غده تیروئید است این غده اصلاً چیست و جراحی به چه ترتیبی روی آن انجام می گیرد و یا داروهای تجویز شده چه فعل و انفعالات شیمیائی روی موضع درد خواهند داشت، ما تنها کاری که می کنیم دستورات پزشک را بی چون و چرا می پذیریم و عمل می نمائیم و این خود تقلید است که عبارت است از قبول قول دیگران بدون دانستن دلیل آن، بنابراین تقلید مسأله ای عقلی است و اختصاص به مکتب و مذهبی خاص ندارد، انسان در هر موردی که نیاز به چیزی داشته باشد اگر خود در آن مورد، متخصص نباشد، بحکم عقل به متخصص آن باید مراجعه نماید و لذا عقلاً هم در سرتاسر عالم همین گونه عمل می نمایند.

در امور مذهبی و احکام شرعی هم که انسان به فقیه و مجتهد



مراجعه نموده و از او تقلید می‌نماید، روی همین قاعده و قانون عقلانی است. کسی که بدون داشتن تخصص فقهی به نظر خویش عمل نماید مانند بیماری است که با وجود طیب بر طبق نظریه خود، به درمان خویش پردازد و دارو تهیه نماید، اگر در نتیجه این درمان نادرست، بدرود زندگی گوید در قیامت جای عذری برایش نیست، همینطور فردی که بدون توجه به نظریات و فتاوی‌ای مجتهد به انجام اعمال مذهبی پردازد، اعمال او باطل بوده و در قیامت مورد مواخذه قرار خواهد گرفت.

ولی چنانچه گفتیم در مورد اصول اعتقادی تقلید از دیگران جایز نیست و این خود یکی از نقاط تفاوت میان اصول دین و فروع است، البته در فروع دین هم اگر انسان به مرحله اجتهاد برسد، دیگر تقلید بر او جایز نیست، لذا هنگامی که علما در شاگردانشان قدرت اجتهاد می‌بینند در اجازه‌نامه اجتهاد او می‌نویسند: بحرم علیه التقلید - تقلید بر او جایز نیست.

«ومن یسلم وجهه الی الله وهو محسن فقد استمسک بالعروة الوثقی والی الله عاقبة الامور»

(سوره لقمان، آیه ۲۲)

هرکس که با تسلیم و رضا بسوی خدا روی آورد و نیکی‌کار باشد پس به محکم‌ترین دستگیره الهی چنگ‌زده و همانا پایان کار بسوی خدا است.

توجه به پروردگار

هرکس باید توجه باطنی او به «الله» باشد، یعنی فکر و مغز و روحش در برابر دستورات الهی تسلیم و فرمانبردار باشد. قرآن در این آیه شریفه، از اعتقاد و تسلیم مزبور به «تسلیم وجه» تعبیر نموده است، البته وجه به معنی چهره و رخ می‌باشد ولی در اینجا منظور، روی قلب است، یعنی دل به چیزی جز فرامین «الله» نسپرد و متوجه غیر او نباشد، سپس اضافه می‌نماید: «وهو محسن» ممکن است کسی در مرحله اعتقاد چیزی را بپذیرد اما طبق آن اعتقاد عمل ننماید، و لذا آیه می‌فرماید، هم از نظر اعتقادی پذیرای دستورات و فرموده‌های الهی باشد و هم در مرحله عمل به مقتضای عقیده‌اش عمل نماید. چنانچه در آیات دیگر ایمان و عمل صالح در کنار هم

آمده است. پس اگر انسان این دورا دارا باشد به حلقه محکم و ناگسستی دست یافته است و باصطلاح هم از حکمت نظری برخوردار گردیده و هم به حکمت عملی رسیده است. «عروه» در زبان عربی به معنی حلقه است و «وثقی» به معنی محکم و مطمئن می‌باشد. پس تمسک به «عروة الوثقی» به معنای چنگ‌زدن و گرفتن آن حلقه معنوی است که انسان را از سقوط در عذاب آخرت و بدبختی‌هایی که معلول گرایش‌های شرک‌آلود می‌باشد، رهایی می‌بخشد و به بهشت می‌رساند.

عاقبت امور به سوی خدا است

«والی الله عاقبة الامور»: عاقبت و خاتمه امور بسوی «الله» است. امر گاهی به معنی کار است، یعنی در نهایت خداوند به پاداش و کیفر آنها رسیدگی می‌نماید و گاه به معنی «شیء» است، یعنی همه اشیاء بسوی خدا می‌روند و صبرورت هرچیز به جانب «الله» است و گاه به معنی فرمان است، خداوند صاحب دستور واقعی است و هرکس در دنیا حکم و دستوری می‌دهد، باید نشأت گرفته از دستور او باشد، پیامبران هم فرامینشان را از خدا گرفته و به مردم ابلاغ می‌نمایند، اگر فقیه هم ولایت دارد، حکم او لازم الاجرا است برای اینکه برداشت او از کتاب خدا و سنت پیامبر است و لذا در جای دیگر قرآن می‌فرماید: «وله الحکم» حکم و فرمان برای خدا است، یعنی جز فرمان او فرمانی نیست، پس اطاعت از غیر آن لازم نمی‌باشد. رئیس جمهور، دولت، مجلس و هر فرد و ارگانی هم که از سوی ولی فقیه و رهبر منصوب شود، از این نظر موافقت دستور آنها لازم است که با ولایت فقیه ارتباط می‌یابد. پس همه فرمانها به خداوند

منتقل می‌گردد. معنی اول هم با آیه قابل انطباق است، زیرا خداوند است که در نهایت به اعمال نیک و بد، پاداش و کیفر می‌دهد، و در قیامت به حساب عمل هرکس رسیدگی خواهد نمود، معنی دوم که امر در آیه به معنی «شیء» باشد نیز صحیح است چه اینکه تمام موجودات این جهان از کوچکترین ذرات اتم تا بزرگترین کهکشانها وجود و حرکتشان را از خداوند گرفته و در نهایت به دستور او پایان می‌یابند و در سوره مبارکه «تکویر» به چنین نهایی اشاره شده است «اذا الشمس کوزت و اذا النجوم انکدرت... هنگامی که خورشید تاریک و ستارگان تیره شوند...

ادامه دارد